

امنیت مشاع در خلیج فارس

دکتر حسین هرسیج*

مجتبی تویسرکانی**

چکیده

در بررسی چارچوبهای جایگزین امنیتی برای خلیج فارس، بیش از همه به دو الگوی امنیتی ممکن اشاره می‌شود که عبارت است از: طرح ثبات هژمونیک و الگوی امنیت جمعی. هدف این پژوهش، بررسی این دو رویکرد، برای تعیین الگوی امنیت سازنده در خلیج فارس است تا مؤثرترین و کارآمدترین طرح برای برون‌رفت از چالشهای امنیتی فراگیر در منطقه به دست آید.

در این راستا، الگوی تازه «امنیت مشاع در خلیج فارس» مطرح و وجوه افتراق و اشتراك این الگو با دو الگوی پیش گفته، هدفها و پیامدها و نیز موانع استقرار آن برشمرده می‌شود. یافته‌های این پژوهش که بر پایه روش توصیفی-تحلیلی با تکیه بر داده‌های عینی-تاریخی صورت پذیرفته، نشان می‌دهد که الگوی امنیت مشاع با توجه به توانایی اش در برآوردن منافع طیف گسترده‌ای از بازیگران، مناسبترین الگوی امنیت سازنده در خلیج فارس به شمار می‌رود. نخستین و مهمترین گام در راه اجرایی شدن این طرح نیز همزیستی مسالمت‌آمیز دو کشور ایران و آمریکا بر پایه احترام و منافع متقابل ارزیابی می‌شود.

پیشگفتار

بی‌گمان ایران و آمریکا مهمترین بازیگران کنونی در فرآیندهای امنیتی منطقه خلیج فارس به شمار می‌روند و سیاستهای دو کشور تاکنون تعیین کننده دگرگونیهای منطقه بوده است. از آغاز دهه ۱۹۷۰ تا امروز که ایالات متحده مدیریت راهبردی و امنیتی خلیج فارس را در دست

داشته است، بر سرهم سه استراتژی از سوی این کشور در منطقه طرح و اجرا شده است:

- ۱) سیاست دو ستونی نیکسون-کیسینجر: از آغاز حضور مؤثر ایالات متحده در خلیج فارس تا پیروزی انقلاب اسلامی در ایران؛
- ۲) سیاست توازن منطقه‌ای و تحدید ایران: از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تا یورش نیروهای صدام حسین به

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

** دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

کویت؛ (Collective Security) است که مشارکت پویای همه کشورهای ساحلی خلیج فارس در ترکیب امنیتی منطقه را در نظر می‌گیرد و مورد پشتیبانی جدی ایران نیز بوده و هست. برای آزمودن این فرضیه، در پژوهش حاضر روش تلفیقی به کار رفته است؛ یعنی در کنار توصیف تاریخی تحولات امنیتی در حوزه خلیج فارس، از تجزیه و تحلیل رویدادها و دگرگونی‌های احتمالی در این زمینه نیز بهره گرفته شده است. در این نوشتار نخست به بیان تشریح الگوی «ثبات هژمونیک» در منطقه خلیج فارس می‌پردازیم و سپس الگوی امنیتی مشاع بعنوان جایگزینی مناسب برای ترکیب امنیتی خلیج فارس را تجزیه و تحلیل می‌کنیم. چنان که گفته شد، روش پژوهش در این نوشتار توصیفی - تحلیلی است و گردآوری داده‌ها با ابزارهای کتابخانه‌ای و اینترنتی و با تکیه بر داده‌های تاریخی - عینی انجام پذیرفته است.

۱- الگوی ثبات هژمونیک، بر پایه

هژمونی آمریکا

باورش نیروهای صدام حسین به کویت، نگرش راهبردی آمریکا به منطقه خلیج فارس نیز دگرگون شد و ایالات متحده با رویکرد نظم جهانی نو در نظام در حال گذار، سیاست منطقه‌ای مهار دوجانبه و نیز بستن پیمانهای گسترده چندجانبه و دوجانبه نظامی - امنیتی با کشورهای منطقه را در پیش گرفت. اکنون نیز واشنگتن در پی

سیاست امنیت تک قطبی و مهار دوجانبه: از پایان جنگ دوم خلیج فارس تا جنگ سوم در این خلیج؛ در این میان، بزرگترین چرخش در سیاستهای واشنگتن در منطقه خلیج فارس در گذار از مرحله دوم به مرحله سوم صورت پذیرفت که بر پایه آن حضور نظامی ایالات متحده در منطقه شدت گرفت و نیروهای آن کشور پایگاههایی چند در کشورهای منطقه به دست آوردند، زیرا سیاستمداران آمریکایی بر این باور بودند که اقدامات گذشته ایشان برای ایجاد یک رژیم امنیتی در خلیج فارس بی حضور نظامی، با شکست روبرو شده است و از این پس تنها تکیه کردن بر توانمندی همپیمانان منطقه‌ای، پاسخگوی نیازهای روزافزون امنیتی آمریکا در جهان پس از جنگ سرد نخواهد بود. اما چون ایالات متحده اکنون خود را در موقعیت قدرت هژمون می‌بیند، بر آینه منطقه‌ی چنین راهبردی، فراهم آوردن سیستم امنیتی بر «ثبات هژمونیک» (Hegemonic Stability) بر پایه هژمونی آمریکا در منطقه خلیج فارس خواهد بود.

بدین سان، در آغاز سده بیست و یکم شاهد تلاش آمریکا برای برقراری ثبات از راه افزایش حضور فیزیکی در منطقه هستیم. اما باز از آنجا که ضعفهای ساختاری در آموزه‌های قدرتهای فرامنطقه‌ای تاکنون جز کوتاه کردن چرخه جنگ و کشمکش در منطقه بهره دیگری نداشته است و نظم یک جانبه امنیتی آمریکا نیز در عمل ناکارآمدی خود را در شرایطی چون عراق نشان داده است، برقراری نظام تازه امنیتی در خلیج فارس بیش از پیش لازم می‌نماید.

در این پژوهش تلاش شده است به این پرسش پاسخ داده شود که «سودمندترین و کارسازترین طرح برای برون رفت از چالشهای امنیتی فراگیر در منطقه خلیج فارس کدام است؟». پاسخ نخستین ما (فرضیه) به این پرسش آن است که «از دید تئوریک، الگوی امنیتی مشاع (Common Security) با توجه به در نظر داشتن منافع همه بازیگران در منطقه خلیج فارس، بهترین رویکرد برای فراهم آوردن ثبات و امنیت پایدار در این منطقه و پاسداری از آن است». این الگو، طرح تکامل یافته «امنیت جمعی»

○ مهمترین سبب گزینش الگوی ثبات هژمونیک از سوی آمریکا در خلیج فارس که روشن ترین نماد آن حضور فزاینده نیروهای نظامی آن کشور در منطقه است، بی اعتمادی استراتژیستهای نومحافظه کار آمریکایی به توانمندی همپیمانان منطقه‌ای آمریکا در پاسداری از منافع ایالات متحده است.

مهمترین سبب گزینش الگوی ثبات هژمونیک از سوی آمریکا در خلیج فارس که روشن ترین نماد آن حضور فزاینده نیروهای نظامی آن کشور در منطقه است، بی‌اعتمادی استراتژیستهای نومحافظه کار آمریکایی به توانمندی همپیمانان منطقه‌ای آمریکا در پاسداری از منافع ایالات متحده است؛ آمریکا در دو دهه گذشته نیز بیشتر از راه مجهز کردن ارتشهای منطقه و رودرو قرار دادن برخی از آنها در برابر برخی دیگر، می‌کوشید توازن قدرت و وضع موجود در منطقه را حفظ کند. به هر رو گذشته از همه چیزهایی که درست یا نادرست دستاویز حمله نیروهای آمریکا به عراق قرار گرفت، انگیزه‌های نیرومندی برای حضور نظامی گسترده آن کشور در خلیج فارس وجود داشت که در میان آنها می‌توان از چشمداشت دیگر قدرتهای جهانی، از اروپایی گرفته تا چین و روسیه به منابع خلیج فارس یاد کرد که پس از یک دوره کوتاه دوری از مسایل نظامی - امنیتی پس از جنگ سرد خواهان سهم و نقشی بیشتر در حوزه خلیج فارس بودند. در این زمینه باید به عمق استراتژیک منطقه نیز اشاره کرد. با توجه به حساسیتهای جهانی و اهمیت روزافزون خلیج فارس و تنگه استراتژیک هرمز در معادلات امنیت جهانی، خلیج فارس در جایگاه «هارتلند» سده بیست و یکم قرار گرفته و محل برخورد منافع بازیگران بزرگ شده است. از این رو مدیریت جامع منطقه از سوی یک بازیگر، به برتری آن در نظام جهانی خواهد انجامید که از دید برخی سیاستگذاران و بر پایه اصول برآمده از الگوی ثبات هژمونیک، چنین وضعی نه با ابزارهای نرم و در کنار میز گفت‌وگو، بلکه با بهره‌گیری از زور و در میدان جنگ به دست می‌آید.

«هژمونی» (Hegemony) در اصل واژه‌ای یونانی است و در فارسی به سرکردگی، رهبری، پیشوایی، برتری، سلطه و استیلا ترجمه شده است و به گسترش نفوذ یا اعمال قدرت یک کشور نیرومندتر در کشور یا منطقه دیگر تعبیر می‌شود. برآیند چنین سیاستی ممکن است پیدایش یک دولت وابسته یا برقراری گونه‌ای رابطه خادم و مخدومی یا فراهم آمدن یک حوزه نفوذ برای قدرت هژمون باشد. تفاوت‌های چشمگیر میان قدرت کشورها در پهنه بین‌المللی می‌تواند رابطه‌ای

○ گذشته از همه چیزهایی که درست یا نادرست دستاویز حمله نیروهای آمریکا به عراق قرار گرفت، انگیزه‌های نیرومندی برای حضور نظامی گسترده آن کشور در خلیج فارس وجود داشت که در میان آنها می‌توان از چشمداشت دیگر قدرتهای جهانی، از اروپایی گرفته تا چین و روسیه به منابع خلیج فارس یاد کرد که پس از یک دوره کوتاه دوری از مسایل نظامی - امنیتی پس از جنگ سرد خواهان سهم و نقشی بیشتر در حوزه خلیج فارس بودند.

رویدادهای تروریستی ۱۱ سپتامبر، با این باور که اقدامات پیشین این کشور برای فراهم آوردن یک سیستم امنیتی در خلیج فارس با شکست روبه‌رو شده است، به کاربرد زور در منطقه از نظر امنیتی برتری بخشیده است. نمود بارز چنین رویکردی یورش خودسرانه نیروهای این کشور و همپیمانانش به عراق و به راه انداختن جنگ سوم خلیج فارس بوده است. بدین سان دوران پس از جنگ سوم خلیج فارس را می‌توان دوران حضور فزاینده نیروهای آمریکایی در منطقه دانست. از این دیدگاه، شاید نومحافظه کاران آمریکایی آمادگی فرستادن سربازان بیشتری به منطقه از جمله عراق را حتی به بهای بازگشت تابوهای بیشتر به آمریکا داشته باشند، و چه بسا هرگز نخواهند از برقراری ثبات مورد نظر خویش در منطقه دست بردارند. نکته جالب این است که به تازگی بیشترین مخالفتها با چنین سیاستی نه از بیرون بلکه از درون آن کشور پدید آمده است. مخالفت آشکار کنگره با گسیل داشتن سربازان بیشتر به عراق و مشروط کردن تأمین هزینه عملیات نظامی در عراق و افغانستان به بیرون رفتن نیروهای آمریکایی از عراق، از مهمترین این موارد است.

برای هیچ کشوری امکان‌پذیر نیست و در عمل بزرگترین قدرتها نیز وابسته به دیگر کشورها هستند. بدین‌سان مفهوم یکجانبه‌گرایی را می‌توان چنین بیان کرد که قدرت یکجانبه‌گرایی کوشد نیازهای خود را با تکیه بر منابع خود یا با به‌کارگیری توانمندیهای دیگران، بی‌آنکه سهمی در خور از دستاوردها به آنها بدهد، تأمین کند یا اینکه دیگر قدرتها را چنان در تنگنا بگذارد که برای گریز از پیامدهای سهمگین نافرمانی از قدرت هژمون، نیازهای آن را بر آورند.

از این دیدگاه، یکجانبه‌گرایی با رفتار هژمونیک پیوند نزدیکی می‌یابد؛ به این معنا که هر دوی این اصطلاحات گویای «توانایی یک قدرت یا یک گروه در واداشتن دیگر

هژمونیک پدید آورد و حاکمیت و رابطه برابر دولتها را برهم زند (پلینو و آلتون: ۱۳۷۵: ۳۲۸). از دید «رابرت گیپلین» (Robert Giplin) که از واضعان نظریه ثبات هژمونیک در سطح جهانی است، در سیستمهای گوناگون بین‌المللی، هنگامی ثبات و توازن برقرار می‌شود که یک قدرت هژمون یا برتر وجود داشته باشد تا اقتصاد، سیاست، امنیت و فرهنگ جهانی را مانند لوکوموتیو به دنبال خود بکشاند. از دید او در چنین شرایطی امکان برقراری ثبات در پهنه جهانی وجود خواهد داشت (سلیمی، ۱۳۸۳: ۸). پس مهمترین عنصر الگوی ثبات هژمونیک، یک قدرت هژمون است.

دیگر مؤلفه ثبات هژمونیک، دیپلماسی برپایه عمل انجام شده است؛ یعنی عمل [ناگهانی] یک قدرت که کشور یا گروهی از کشورها را در شرایطی تازه و زیانبار قرار می‌دهد. در پی عمل انجام شده، طرف دیگر که از این پس سهمی در قدرت تصمیم‌گیری ندارد، یا دست روی دست می‌گذارد و کاری انجام نمی‌دهد یا ناگزیر به گونه‌ای در برابر شرایط تازه واکنش نشان می‌دهد. از نظر دیپلماسی، عمل انجام شده، اقدامی یکجانبه و برخلاف گفت‌وگو و بیشتر برآیند یک بن‌بست سیاسی است (پلینو و آلتون، ۱۳۷۵: ۳۲۹). اما چون قدرت هژمون برای تأمین امنیت و پیشبرد منافعش یکسره به منابع خود تکیه دارد، خود را بی‌نیاز از دیگران و دیگران را ناگزیر از رعایت قواعد خود ساخته می‌بندارد. پیامد چنین اندیشه‌ای، پیش‌دستی کردن قدرت هژمون خواهد بود. اعمال الگوی ثبات هژمونیک از سوی ایالات متحده در خلیج فارس بر چنین پیش‌فرضی استوار است؛ ولی همان‌گونه که در دنباله بحث خواهیم دید، همین عامل، خود، یکی از موانع استقرار الگوی ثبات هژمونیک مبتنی بر هژمونی آمریکا در منطقه خواهد بود.

سومین مؤلفه الگوی ثبات هژمونیک در خلیج فارس که برآمده از دیپلماسی مبتنی بر عمل انجام شده است، همانا احساس بی‌نیازی قدرت هژمون به همپیمان یا همپیمانانی از میان دیگر قدرتهاست. به چنین وضعی یکجانبه‌گرایی گفته می‌شود که در چارچوب آن، قدرت هژمون خود را از کمک کارساز دیگر کشورها بی‌نیاز می‌بندارد و با مسائل منطقه‌ای یا جهانی تنها بر توانایی‌ها و راهکارهای خود تکیه می‌کند. البته در پیش گرفتن سیاست یکجانبه‌گرایی با این ترتیب

○ بالا گرفتن تب یکجانبه‌گرایی در آمریکا

پیوندی نزدیک با افزایش بودجه نظامی آن کشور دارد. در سند چشم‌انداز مشترک ۲۰۲۰ ارتش ایالات متحده با نام «ارتش آمریکا: در تدارک فردا» تأکید شده است که اگر قرار باشد نیروهای مسلح ایالات متحده در ۲۰۲۰ (نسبت به امروز) سریع‌تر، نابودکننده‌تر، دقیق‌تر و بی‌نیاز از همپیمانان باشند، باید به سرمایه‌گذاری و به دست آوردن توانمندیهای تازه پرداخت. در این راستا بهره‌گیری از تواناییهای نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس همچنان در دستور کار سیاستمداران و اشنگتن خواهد ماند. حضور و تقویت نیروهای آمریکایی در پایگاههای نظامی این کشور در منطقه و برگزاری رزمایشهای پی‌درپی با حضور برخی از قدرتهای فرامنطقه‌ای و محلی، دیگر ویژه جنگ و مواقع بحرانی شمرده نمی‌شود.

سرمایه گذاری و به دست آوردن توانمندیهای تازه پرداخت (چشم انداز، ۲۰۰۲: ۱-۳). در این راستا بهره گیری از تواناییهای نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس همچنان در دستور کار سیاستمداران واشنگتن خواهد ماند. حضور و تقویت نیروهای آمریکایی در پایگاههای نظامی این کشور در منطقه و برگزاری رزمایشهای پی در پی با حضور برخی از قدرتهای فرامنطقه‌ای و محلی، دیگر ویژه جنگ و مواقع بحرانی شمرده نمی شود. شیوه رفتار ایالات متحده در منطقه نیز در راستای منطق دفاعی قدرت هژمون در الگوی امنیتی ثبات هژمونیک و بر حمله‌های پیش‌دستانه، یعنی اوج کاربرد ابزار نظامی در تأمین امنیت استوار است.

اما امروزه دیگر در زمینه مبانی قدرت دولتها، تنها بر نیروی نظامی تأکید نمی شود و حتی از دید بسیاری از قدرتهای بزرگ، کاربرد زور هدفهای اقتصادی آنها را به خطر می اندازد (نای، ۱۳۸۳: ۷). پس قدرت هژمون برای حفظ این برتری، نیاز به ابزارهای اقتصادی نیرومند دارد. هواداران نظریه ثبات هژمونیک بر این باورند که در نظام بین الملل باید يك قدرت هژمون باشد تا با ایجاد جهانی بر پایه اقتصاد آزاد، ثبات آن را نیز حفظ کند. (رضایی، ۱۳۸۴: ۱) از این رو، قدرت هژمون نیازمند داشتن مکانیسمهایی برای تنظیم سازوکارهای اقتصاد جهانی است و پیداست که این سازوکارها باید بر پایه اقتصاد بازار آزاد باشد. گپلین نیز که

○ در نظریه ثبات هژمونیک میان مفهوم هژمونی و مفهوم رژیم، رابطه ای دوسویه برقرار است؛ یعنی هم رژیمهای باثبات برای پاسداری از ثبات خود به يك قدرت هژمون نیازمندند (قدرت هژمون: متغیر مستقل و رژیمها: متغیر وابسته) و هم اینکه چنین رژیمهایی، خود مایه دوام قدرت هژمون هستند (رژیمها: متغیر مستقل و قدرت هژمون: متغیر وابسته).

گروهها به بر آوردن نیازهایش» است (Hunter Wade, 2002: 215)؛ وضعی که می توان آنرا به یکجانبه گرایی اتکایی نیز تعبیر کرد؛ بدین معنی که قدرت هژمون گاهی لازم می بیند برای پیشبرد پاره‌ای کارها همپیمانان دست پا کند که بیشترین احساس اشتراك در منافع را با قدرت هژمون دارند. پس در الگوی امنیتی ثبات هژمونیک، صف دوستان و دشمنان یکسره از هم جدا شده است و قدرت هژمون پاداش دادن به دوستان و تنبیه دشمنان را بر خود فرض می داند.

مؤلفه چهارم الگوی ثبات هژمونیک، تکیه کردن قدرت هژمون به ابزارهای نظامی و اقتصادی (قدرت سخت) در پیشبرد هدفها است. بی گمان بهره گیری از تواناییهای نظامی و کاربرد زور همواره یکی از راهکارها برای رسیدن به نتایج مورد نظر و تأمین منافع و امنیت ملی بوده است و خواهد بود. بودجه نظامی بیشتر قدرتهای بزرگ پیوسته رو به فزونی دارد، در این میان ایالات متحده با بودجه نظامی برابر هزینه‌های نظامی بیست و پنج کشور پس از خود در رده بندی دولتها از دید بودجه نظامی، به رکوردی تازه دست یافته است.

هزینه‌های دفاعی آمریکا در ۱۹۹۷ برابر با ۳۳/۹۶ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان بوده است که اگر به هزینه نظامی همپیمانانش در ناتو، کره جنوبی و ژاپن افزوده شود به ۶۲/۳۵ درصد کل هزینه‌های نظامی در جهان می رسد (The Military Balance, 1998/99). بر این پایه، هزینه نظامی آمریکا چندین برابر هزینه نظامی همه دشمنان بالقوه آن کشور، یعنی کره شمالی، ایران، سوریه، لیبی و کوبا بوده است. گرچه هزینه‌های دفاعی روسیه از ۱۹۹۱، ۷۷ درصد کاهش داشته، ولی بودجه نظامی آمریکا حتی از دوران سیاستهای میلیتاریستی ریگان به هنگام جنگ سرد نیز بیشتر شده است. بودجه نظامی ایالات متحده در این سالها نیز همواره رو به فزونی داشته و در ۲۰۰۵ از مرز ۵۰۰ میلیارد دلار فراتر رفته است (<http://cia.gov>).

بالا گرفتن تب یکجانبه گرایی در آمریکای پیوندی نزدیک با افزایش بودجه نظامی آن کشور دارد. در سند چشم انداز مشترک ۲۰۲۰ ارتش ایالات متحده با نام «ارتش آمریکا: در تدارک فردا» تأکید شده است که اگر قرار باشد نیروهای مسلح ایالات متحده در ۲۰۲۰ (نسبت به امروز) سریعتر، نابودکننده تر، دقیقتر و بی نیاز از همپیمانان باشند، باید به

○ نظریه ثبات هژمونیک به نظریه‌های چرخه‌ای استیلا نزدیک است. بر این پایه، ایالات متحده بر آن است تا هژمونی خود در منطقه خلیج فارس را همخوان با نظریه چرخه بلند پیشوایی «جورج مدلسکی» برقرار سازد. در نظریه مدلسکی پیشوای جهانی، بازیگری است که توان نوآوری و پیش رفتن در راه تأمین مصالح همگانی را دارد. از این رو، او نظام سیاسی جهانی را از چشم‌انداز رهبری آن بررسی می‌کند. ایالات متحده برای اثرگذاری هر چه بیشتر بر معادلات امنیتی خلیج فارس می‌کوشد نشان دهد که هنوز قدرت رهبری آمریکا پایان نگرفته است و پیشوایی این کشور در سطح منطقه‌ای و جهانی در آینده نزدیک رنگ نخواهد باخت.

ایالات متحده برای اثرگذاری هر چه بیشتر بر معادلات امنیتی خلیج فارس می‌کوشد نشان دهد که هنوز قدرت رهبری آمریکا پایان نگرفته است و پیشوایی این کشور در سطح منطقه‌ای و جهانی در آینده نزدیک رنگ نخواهد باخت.

هدف ایالات متحده از استقرار الگوی امنیتی ثبات هژمونیک در منطقه خلیج فارس را می‌توان در راستای هدفهای آن کشور در سطح جهانی دانست. راهبرد پردازان آمریکایی به خوبی آگاهند که دستیابی به منابع خلیج فارس و تسلط بر این منطقه از جهان، ضامن پایداری برتری آن کشور در سطح بین‌المللی خواهد بود. اکنون رقابتی گسترده میان ایالات متحده و دیگر قدرتهای جهانی در منطقه استراتژیک خلیج فارس جریان دارد (تریگر، ۱۳۸۱: ۱)؛ از این رو آمریکا که بر پایه تفکرات نومحافظه‌کاران در پی تثبیت هژمونی و استیلاي خود بر جهان است، می‌کوشد با چنگ

از سردمداران نظریه ثبات هژمونیک است، بیشترین آثار خود را در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌المللی نگاشته و جالب اینکه از اندیشمندان واقعگرا نیز شمرده می‌شود.

پنجمین مؤلفه الگوی ثبات هژمونیک، نیاز قدرت هژمون به رژیمهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای پاسداری از منافع خود و نیز پیشگیری از خطراتی است که می‌تواند متوجه نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک شود. در نظریه ثبات هژمونیک میان مفهوم هژمونی و مفهوم رژیم، رابطه‌ای دوسویه برقرار است؛ یعنی هم رژیمهای باثبات برای پاسداری از ثبات خود به یک قدرت هژمون نیازمندند (قدرت هژمون: متغیر مستقل و رژیمها: متغیر وابسته) (Jackson, 1999: 191) و هم اینکه چنین رژیمهایی، خود مایه دوام قدرت هژمون هستند (رژیمها: متغیر مستقل و قدرت هژمون: متغیر وابسته).

نخستین هدف قدرت هژمون چه در سطح بین‌الملل و چه در سطوح منطقه‌ای، پاسداری از منافع خود است و بر همین پایه شتابزده و سراسیمه به تهدیدها (واقعی یا خیالی) واکنش نشان می‌دهد. در این راستا، قدرت هژمون برای پیشگیری از خطرهای موجود در نظام بین‌الملل یا در سطوح منطقه‌ای، نیازمند ابزارهایی است که افزون بر پیشگیری از تهدیدها، کارویژه همکاری را در آن سطح افزایش دهد. رژیمهای منطقه‌ای و بین‌المللی از مهمترین ابزارها در این زمینه‌اند، زیرا با کاستن از دامنه کشمکشها و برخوردها، زمینه پیمانها را فراهم می‌آورند. به گونه طبیعی، این رژیمها تبعیض آمیزند؛ برخی ارزشها را بر دیگر ارزشها برتری می‌دهند و به سود گروهی و به زیان شماری دیگر عمل می‌کنند (رضایی، ۱۳۸۴: ۱). رژیم منطقه‌ای دلخواه و اشنگتن در خلیج فارس بر پشتیبانی از کشورهای دوست و دگرگونی حکومت یا رفتار کشورهای باصطلاح سرکش استوار است.

نظریه ثبات هژمونیک به نظریه‌های چرخه‌ای استیلا نزدیک است. بر این پایه، ایالات متحده بر آن است تا هژمونی خود در منطقه خلیج فارس را همخوان با نظریه چرخه بلند پیشوایی «جورج مدلسکی» (George Modelski) برقرار سازد. در نظریه مدلسکی پیشوای جهانی، بازیگری است که توان نوآوری و پیش رفتن در راه تأمین مصالح همگانی را دارد. از این رو، او نظام سیاسی جهانی را از چشم‌انداز رهبری آن بررسی می‌کند (سیف‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۰).

است. بدین‌سان از دیگر پیامدهای استقرار الگوی ثبات هژمونیک آمریکا در منطقه، افزایش حملات تروریستی و دیگر حملات نامتقارن به اهداف آمریکایی چه در منطقه و چه فراتر از آن خواهد بود.

واقعیت این است که سیاستهای میلیتاریستی و مداخله‌گرانه دولت آمریکا و نیز پشتیبانیهای آن از رژیمهای غیردموکرات در جای‌جای جهان، بالا گرفتن عملیات تروریستی بر ضد منافع ایالات متحده را در پی داشته است (Pillar, 2001; Zunes, 1998; Eland, 1998). با این همه، افزایش مخالفتها با آمریکا، تنها از سوی بازیگران غیردولتی و گروههای تروریستی نخواهد بود. شاید دیگر بازیگران و بویژه دولت‌های ملی، چنین آشکارا منافع ایالات متحده را هدف نگیرند، ولی بی‌گمان به شیوه‌ها و از راههایی دیگر در برابر یک‌تازیهای واشنگتن خواهند ایستاد. برای نمونه، آیا می‌توان پذیرفت که اتحادیه اروپا، چین و روسیه که بیش از ایالات متحده به منابع انرژی منطقه وابستگی دارند، بگذارند منافع یکسره به آمریکا سرازیر شود؟

کشورهای عرب کرانه‌ای خلیج فارس نیز هر چند بیشترشان در دامان آمریکا پناه گرفته‌اند و در پاره‌ای از نگرانیها و دلبستگیها با ایالات متحده شریکند، ولی در میان خود اختلاف نظرهای فزاینده دارند (Kahwaji, 2004:52). برتری جویی آمریکا در منطقه، گذشته از برانگیختن ملتها می‌تواند زمینه‌ساز بروز مخالفت‌هایی جدی‌تر باروند سلطه در درون حکومت‌های محافظه‌کار عرب شود و راه را برای گسترش مناسبات آنها با دولتها و قدرتهای دگراندیش تامل‌ناش برای یافتن وزنه‌ای در برابر قدرت ایالات متحده باز کند. هر چند در نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک، امکان حضور قدرتهای منطقه‌ای که قدرت هژمون را به چالش بکشند وجود ندارد (گوهری مقدم a, ۱۳۸۳)، ولی واقعیت - همانگونه که هانتینگتون در نوشته خود با عنوان «ابر قدرت تنها» (The Lonely Superpower) اعلام می‌کند - این است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نه نظام تک‌قطبی دلخواه آمریکا و نه نظام چند قطبی مورد نظر دیگر قدرتهای منطقه‌ای، بلکه سیستم «تک - چند قطبی» (uni-multi polar system) در جهان پدید آمده است. در این گونه نظام، هر چند یک ابر قدرت نظامی وجود دارد، ولی این ابر قدرت به تنهایی نمی‌تواند مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای را حل کند،

○ سیاستهای میلیتاریستی و مداخله‌گرانه دولت آمریکا و نیز پشتیبانیهای آن از رژیمهای غیردموکرات در جای‌جای جهان، بالا گرفتن عملیات تروریستی بر ضد منافع ایالات متحده را در پی داشته است. با این همه، افزایش مخالفتها با آمریکا، تنها از سوی بازیگران غیردولتی و گروههای تروریستی نخواهد بود. شاید دیگر بازیگران و بویژه دولت‌های ملی، چنین آشکارا منافع ایالات متحده را هدف نگیرند، ولی بی‌گمان به شیوه‌ها و از راههایی دیگر در برابر یک‌تازیهای واشنگتن خواهند ایستاد.

انداختن بر منابع بزرگ نفتی منطقه، اروپا، روسیه، ژاپن و چین را که مهمترین رقبای استراتژیک آن کشورند زیر فشار بگذارد (گوهری مقدم b, ۱۳۸۳:۲). بدین‌سان حفظ و تثبیت هژمونی جهانی آمریکا را باید بزرگترین هدف آن کشور از برقراری الگوی ثبات هژمونیک در حوزه خلیج فارس دانست و دیگر چون دستیابی به منابع بزرگ انرژی، تضمین صدور آزاد نفت به غرب یا پشتیبانی از موجودیت اسرائیل، همه در راستای تأمین این هدف نهایی است.

استقرار چنین الگویی در سطح منطقه، دستیابی به این هدفها را آسان می‌سازد؛ یعنی ایالات متحده به فرض توفیق در اجرای طرح ثبات هژمونیک در سطح منطقه، خواهد توانست هژمونی خویش را در سطح جهانی بگستراند. اما از آنجا که در این سالها بازیگران غیر رسمی ولی مؤثری چون گروههای تروریستی نیز که به هیچ‌یک از مقررات بین‌المللی و قواعد بازی سیاسی تن نمی‌دهند، بسیار پویا شده‌اند، ایالات متحده نخواهد توانست آنها را همچون دیگران زیر نفوذ خود گیرد؛ زیرا همین خود بر تربینی و یکجانبه‌گرایی آمریکایی مایه برانگیختگی این گروه‌ها

آوردن زمینه لازم است.

الگوی امنیت مشاع، نیازمند یک پیش طرح ذهنی است. در تعاملات بین المللی، عوامل ذهنی، روانی و فرهنگی نقشی برجسته بازی می کنند به گونه ای که به سطح، ماهیت و چگونگی روابط و نیز تا اندازه زیادی به الگوهای دوستی و دشمنی شکل و جهت می دهند. البته این بدین معنی نیست که دیگر عوامل مانند منافع ملی، شرایط زمانی و جغرافیایی، ساختار و ماهیت نظام بین الملل و... اثرگذار نباشند؛ بلکه منظور آن است که آمیزه ای از این عوامل الگوهای تعامل را می سازد (زرگر، ۱۳۸۴: ۱). بنابراین ساختارهای ذهنی نخبگان فکری - ابزاری جوامع، می تواند نقشی تعیین کننده در ترتیبات امنیتی منطقه ای و جهانی بازی کند.

درباره سرچشمه بحرانهای بزرگی که در دو دهه گذشته در منطقه خلیج فارس رخ داده است، می توان به دو دسته از

○ الگوی امنیت مشاع، نیازمند یک پیش طرح ذهنی است. در تعاملات بین المللی، عوامل ذهنی، روانی و فرهنگی نقشی برجسته بازی می کنند به گونه ای که به سطح، ماهیت و چگونگی روابط و نیز تا اندازه زیادی به الگوهای دوستی و دشمنی شکل و جهت می دهند. البته این بدین معنی نیست که دیگر عوامل مانند منافع ملی، شرایط زمانی و جغرافیایی، ساختار و ماهیت نظام بین الملل و... اثرگذار نباشند؛ بلکه منظور آن است که آمیزه ای از این عوامل الگوهای تعامل را می سازد. بنابراین ساختارهای ذهنی نخبگان فکری - ابزاری جوامع، می تواند نقشی تعیین کننده در ترتیبات امنیتی منطقه ای و جهانی بازی کند.

بلکه با همکاری دیگر قدرتهای منطقه ای مانند آلمان و فرانسه در اروپا، هند در جنوب آسیا، چین و ژاپن در آسیای جنوب خاوری و ایران در باختر آسیا و با کمک سازمانهای بین المللی مانند سازمان ملل متحد می تواند دشواریهای جهانی و منطقه ای را از پیش بر دارد (Huntington, 1999).

سرانجام باید گفت که الگوی امنیتی ثبات هژمونیک بر پایه قدرت هژمون آمریکا در خلیج فارس به سبب کنار گذاشته شدن برخی از کشورهای کرانه ای و نیز دیگر قدرتهای فرامنطقه ای ذینفع از مشارکت در فرآیندهای امنیتی منطقه، الگویی موفق و کارآمد نخواهد بود. همچنین این الگو هیچ گونه سنخیتی با الگوهای امنیتی پیشین در منطقه ندارد و باشندگان حوزه خلیج فارس حتی در دوران فتوالبینه و با مرزهای امپراتوری، با قدرتی که بی چون و چرا ادعای سلطه همه جانبه داشته باشد روبرو نبوده اند. امروز نیز هر چند چرخ امنیت حوزه خلیج فارس بیشتر بر پایه تصمیمات قدرتهای فرامنطقه ای می گردد، اما تاکنون هیچ قدرتی نتوانسته است با کنار گذاشتن دیگران و تحمیل خود بر کشورهای کرانه ای، مدیریت امنیتی و راهبردی منطقه را در دست گیرد. به فرض برقراری الگوی امنیتی ثبات هژمونیک در خلیج فارس، این منطقه همچنان دستخوش بحران خواهد ماند و چه بسا دامنه آشفستگی ها گسترده تر شود.

الگوی امنیت مشاع^۳

الگوی امنیت مشاع با پذیرش این واقعیت آغاز می شود که منطقه خلیج فارس ویژگیهای یگانه ای دارد که آنرا از دیگر مناطق جهان جدا می سازد. وجود ذخایر بزرگ انرژی در این منطقه و وابستگی جهانی به این منابع، همه ویژگیهای ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک را به منطقه بخشیده است. منطقه خلیج فارس، ۵۶۵ میلیارد بشکه نفت (نزدیک به ۶۵ درصد ذخایر نفتی جهان) و ۳۰/۷ تریلیون متر مکعب گاز را در خود جای داده است که نزدیک به دو سوم نفت مورد نیاز غرب و چهار پنجم انرژی مصرفی ژاپن را تأمین می کند (حیدری، ۱۳۷۸: ۵۰). از این رو همکاری کشورهای تولیدکننده و مصرف کننده نفت و گاز خلیج فارس با یکدیگر برای حفظ ثبات و امنیت پایدار در این منطقه ضرورت دارد. هدف الگوی امنیت مشاع نیز فراهم

بهنه سیاست بین الملل، بیشتر قدرت است که به جای حق می نشیند و باصطلاح می گویند که قدرت، حق است. اما الگوی امنیت مشاع نمی تواند قدرت را جایگزین حق بداند، زیرا در این صورت تفاوت چندانی با الگوی ثبات هژمونیک نخواهد داشت. در این نوشتار، منافع مناسبترین جایگزین برای حق شمرده شده و بر این پایه، بر مشارکت همه بازیگران ذینفع در خلیج فارس در ترکیب امنیتی آینده منطقه تأکید شده است.

در مورد بُعد شکلی و عینی مالکیت مشاع که بر یکپارچگی مال مشاع اشاره دارد، الگوی امنیت مشاع نیز هماهنگ با این پدیده پیش می رود. از این دیدگاه، الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس، امنیت پایدار در منطقه را بر چارچوب «امنیت تقسیم ناپذیر» (Indivisible Security) تعریف می کند که خود، برآمده از مفهوم «صلح تقسیم ناپذیر» (Indivisible Peace) است. این حالت بیان کننده این واقعیت است که امنیت جای جای منطقه خلیج فارس و تک تک بازیگران آن، به هم پیوسته اند و تهدیدهای امنیتی در یکی از این حوزه ها، امنیت تمام

○ درباره سرچشمه بحرانهای بزرگی که در دو دهه گذشته در منطقه خلیج فارس رخ داده است، می توان به دو دسته از عوامل اساسی اشاره کرد: نخست، نظام فکری نخبگان؛ و دوم، اختلافات سرزمینی و مرزی؛ عواملی که سبب شده است خاورمیانه و بویژه حوزه خلیج فارس، همواره دستخوش کشمکش بماند. چون یکی از دو سرچشمه بحران در منطقه، دارای ماهیتی ذهنی و روانی است، اجرای طرح الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس، نیازمند تغییر نگرش بازیگران منطقه و دگرگونی قالبهای ذهنی از پیش تعریف شده است.

عوامل اساسی اشاره کرد: نخست، نظام فکری نخبگان؛ و دوم، اختلافات سرزمینی و مرزی؛ عواملی که سبب شده است خاورمیانه و بویژه حوزه خلیج فارس، همواره دستخوش کشمکش بماند (Wolfgang, 2001:131). چون یکی از دو سرچشمه بحران در منطقه، دارای ماهیتی ذهنی و روانی است، اجرای طرح الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس، نیازمند تغییر نگرش بازیگران منطقه و دگرگونی قالبهای ذهنی از پیش تعریف شده است. بر این پایه، پیش فرض اصلی پیروزی طرح، به رسمیت شناختن منافع هر یک از بازیگران حاضر در فرآیندهای امنیتی منطقه، چه کشورهای کرانه ای و چه قدرتهای فرامنطقه ای از سوی دیگر بازیگران خواهد بود. این الگو، شکل تکامل یافته طرح امنیت جمعی یا امنیت مشارکتی است که مشارکت همه کشورهای کرانه ای خلیج فارس در تأمین امنیت را مورد نظر قرار می دهد و از حمایت جدی جمهوری اسلامی ایران نیز برخوردار است.

الگوی امنیت مشاع، در اصل برگرفته از مفهوم مالکیت مشاع است که ریشه در حقوق مدنی داخلی دارد و این رهیافت را با توجه به اصل مالکیت مشاع می توان بررسی کرد. برای این کار می توان از مفهوم «اشاعه» آغاز کرد. «اشاعه»، اجتماع حقوق دو یا چند نفر بر چیزی معین است به گونه ای که مالکیت هیچ یک از مالکان مشخص نباشد. به سخن دیگر، اگر هر جزئی از اجزای هر چیز در مالکیت هر یک از ایشان باشد، مال را مال مشاع گویند. اشاعه در برابر «افراز» به کار می رود و مشاع، در برابر «مفروز». اشاعه می تواند ارادی باشد مانند شرکت اختیاری یا قهری، مانند اجتماع حقوق چند وارث بر ترکه (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۴۵؛ <http://vekalat.org>).

بر پایه این تعریف، مالکیت مشاع از دو بخش صوری و ماهوی تشکیل شده است. اشاعه از دید ماهوی ناظر بر یک حق است که حقوق چند مالک در یک چیز را در نظر دارد و از جنبه شکلی، بر بخش ناپذیری مال مشاع و اینکه مالکان در جزء جزء مال مشاع شریک هستند بی اینکه متصرفات ایشان مشخص باشد، دلالت دارد. از این رو، الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس، از لحاظ ماهوی با مالکیت مشاع، تفاوتی بنیادی دارد؛ زیرا موضوع حق در حقوق داخلی و مدنی جدا از موضوع حق در حقوق بین المللی است. از این رو، در

○ موانع بسیار وجود دارد که الگوهای اعتمادسازی در منطقه را به چالش می کشد. برای نمونه می توان به نبودن اقتصادهای مکمل در منطقه، اختلافهای آشکار سیاسی (میان رژیمهای محافظه کار، انقلابی، سلطنتی و جمهوری)، فرهنگی - ایدئولوژیک (شیعه و سنی) و نژادی (ایرانی و عربی)، اختلافهای سرزمینی و مرزی، و نیز جهت گیریهای متفاوت در سیاست خارجی کشورهای منطقه اشاره کرد. از این رو برداشتهای گوناگون کشورها از مفهوم امنیت، نگرش آنها را نسبت به مسائل و اولویتهای امنیتی و نیز الگوهای امنیت ساز در منطقه، از هم جدا ساخته است. گاهی نیز خود این کشورها، بزرگترین خطر امنیتی برای همسایگان شمرده شده اند یا اینکه به سبب ذهنی بودن ماهیت امنیت و در سایه و سوسه پیگانگان چنین پنداری در کشورهای منطقه پدید آمده است که از میان بردن آن به سادگی امکان پذیر نخواهد بود.

امنیتی مناسب برای خلیج فارس، همگرایی نسبی کشورهای کرانه ای و مشارکت جدی و همه جانبه آنها در معادلات تازه امنیتی منطقه، بزرگترین ضرورت شمرده می شود که نیازمند توجه ویژه ای است. رسیدن به الگوی امنیت مشارکتی بعنوان مهمترین رکن الگوی امنیت مشاع که مورد نظر ما است، تنها با اعتماد متقابل همه کشورهای منطقه و پیموده شدن پروسه ای زمانی امکان پذیر است. از آن رو که امروزه همکاری، واقعیتهای مبتنی بر سیستم تازه بین المللی شمرده می شود، درک ضرورت و اهمیت

خلیج فارس را خدشه دار خواهد کرد. بر این پایه، حقوق بازیگران در فرآیندهای امنیتی منطقه خلیج فارس را می توان اجتماع حقوق چند و ارت بر ترکه ای مشاع دانست که حالتی قهری و اجباری دارد؛ اما پاسداری از منافع این مال مشاع، در گرو همکاری و توجه تک تک وارثان است؛ هر چند به هر دلیل شرایط بسته شدن پیمانی رسمی در این زمینه امکان پذیر نباشد.

نخستین تفاوت الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس با دیگر الگوها، یعنی امنیت جمعی یا امنیت مشارکتی نیز در همین جا است. امنیت جمعی نیازمند وجود یک نظام تنظیمی اختیاری است که بر پایه آن انتظار می رود دولتهای ملی به گونه اختیاری و نه از جهت حفظ منافع ناشی از شراکت (که مورد نظر مادر الگوی امنیت مشاع است)، از محدودیتهای اخلاقی و حقوقی تمکین کنند (کولومبیس و وولف، ۱۳۷۵: ۲۸۰). از سوی دیگر، شرکت، اعم از اشاعه است زیرا در مورد شرکت با اینکه شراکت وجود دارد، اما اشاعه وجود ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۴۵). سومین تفاوت، به وظایف بازیگران در دو الگو مربوط است. امنیت جمعی، اصلی پذیرفته شده از سوی گروهی از دولتهاست که توافق کرده اند با همدیگر، دولتهایی را که صلح بین المللی یا منطقه ای را به خطر می اندازند مجازات کنند (Kegley & Wittkopf, 2004:150)؛ ولی در الگوی امنیت مشاع، اصل بر تأمین امنیت است و نه تنها مجازات متجاوز و از میان بردن عوامل ناامنی. و سرانجام اینکه تاکنون ساختار الگوهای امنیت جمعی یا مشارکتی برای تأمین امنیت خلیج فارس، یا تنها در برگیرنده بازیگران منطقه ای بوده یا نظام امنیتی مشترکی زیر نظارت یک قدرت برتر (مانند آمریکا) با مشارکت همه کشورهای منطقه را مبنای کار قرار داده است؛ ولی شکل گیری فضای مناسب برای تعامل سازنده و همکاری امنیتی متقابل میان کشورهای منطقه، تنها یکی از لازمه های طرح امنیت مشاع در خلیج فارس به شمار می آید و گسترش این گونه همکاریها و فضا سازیها به روابط این کشورها با قدرتهای ذینفع فرامنطقه ای در خلیج فارس، از پیش نیازهای موفقیت این طرح است.

بر این پایه، همسویی راهبردی کشورهای منطقه در زمینه مسایل امنیتی خلیج فارس، نخستین مؤلفه الگوی امنیت مشاع به شمار می آید. در بررسی چهار چوبهای

کشورهای منطقه خواهد داشت. از این رو هر اندازه کشورهای منطقه از سیاستهای سودجویانه قدرتهای بزرگ بویژه ایالات متحده، در زمینه مسائل امنیتی دور شوند و استقلال سیاسی و نظامی خود را پاسداری کنند و افزایش دهند، فراهم آوردن یک رژیم امنیت جامع در منطقه ساده تر خواهد بود (ابراهیمی فر، ۱۳۸۱: ۲۴۰). در این صورت هر یک از کشورهای منطقه می تواند با مطرح کردن خود بعنوان یک بازیگر اصلی و ذینفع در فرآیندهای امنیتی منطقه، سهم بیشتری در تأمین امنیت پایدار منطقه بپذیرد.

اما آنچه امروزه دیده می شود، پیروی بیشتر کشورهای حوزه خلیج فارس از سیاستها و راهبردهای جهانی و منطقه ای ایالات متحده است که مهمترین مانع در روند اعتمادسازی میان کشورهای منطقه، و حتی در خود کشورهای است که چنین رویکردی را برگزیده اند. البته استقلال از سیاستهای قدرتهای بزرگ را نباید برابر با دشمنی ذاتی با این قدرتها و سیاستهایشان دانست. با گسترش حقوق بین الملل و پذیرش اصل همبستگی واحدهای سیاسی و همکاری میان آنها، اصل «حاکمیت» مفهوم مطلق کلاسیک پیشین خود را از دست داده است و از این رو لازم است کشورها در روابط خود با دیگر بازیگران در پهنه روابط بین الملل، تعامل را اصل بدانند و از قرار دادن خود در برابر دیگران در حوزه منافع متعارض خودداری کنند.

منافع بازیگران کنونی در منطقه خلیج فارس در طیفی از منافع ملی گوناگون می گنجد که در یک سوی آن منافع مشترک و در سوی دیگر منافع متعارض قرار دارد و در میان آنها، منافع موازی و تنش زا جای دارد. اما چون امروزه دیگر ناامنی منطقه ای به سود قدرتهای بزرگ جهانی نیست، بررسی چگونگی تعامل بازیگران در فرآیندهای امنیتی منطقه خلیج فارس در چارچوب منافع مشترک، موازی و حتی تنش زا و کمتر متعارض، ضرور می نماید. جنگهای پرخطر و پرهزینه، چه از بعد داخلی و چه از بعد جهانی برای آمریکا در دسرساز شده است و چه بسا پیامدهای آن سرنوشتی چون سرنوشته امپراتوری انگلستان برای ایالات متحده بسازد. وضع دیگر قدرتهای جهانی نیز بهتر از این نیست و این بازیگران چه از نظر هزینه های اقتصادی و چه از نظر فشارهای سنگین سیاسی، نمی توانند چنین ریسکی را

○ آنچه امروزه دیده می شود، پیروی بیشتر کشورهای حوزه خلیج فارس از سیاستها و راهبردهای جهانی و منطقه ای ایالات متحده است که مهمترین مانع در روند اعتمادسازی میان کشورهای منطقه، و حتی در خود کشورهای است که چنین رویکردی را برگزیده اند. البته استقلال از سیاستهای قدرتهای بزرگ را نباید برابر با دشمنی ذاتی با این قدرتها و سیاستهایشان دانست.

اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس برای نخبگان این کشورها چندان دشوار به نظر نمی رسد.

اما در این راه موانع بسیار وجود دارد که الگوهای اعتمادسازی در منطقه را به چالش می کشد. برای نمونه می توان به نبودن اقتصادهای مکمل در منطقه، اختلافهای آشکار سیاسی (میان رژیمهای محافظه کار، انقلابی، سلطنتی و جمهوری)، فرهنگی - ایدئولوژیک (شیعه و سنی) و نژادی (ایرانی و عربی)، اختلافهای سرزمینی و مرزی، و نیز جهت گیریهای متفاوت در سیاست خارجی کشورهای منطقه اشاره کرد. از این رو برداشتهای گوناگون کشورها از مفهوم امنیت، نگرش آنها را نسبت به مسائل و اولویتهای امنیتی و نیز الگوهای امنیت ساز در منطقه، از هم جدا ساخته است. گاهی نیز خود این کشورها، بزرگترین خطر امنیتی برای همسایگان شمرده شده اند یا اینکه به سبب ذهنی بودن ماهیت امنیت و در سایه وسوسه بیگانگان چنین پنداری در کشورهای منطقه پدید آمده است که از میان بردن آن به سادگی امکان پذیر نخواهد بود.

پدید آوردن همبستگیهای منطقه ای مهمترین هدف تلاشها در راه اعتمادسازی است و برقراری یک رژیم امنیتی در منطقه، از ابزارهای بنیادی برای از میان بردن کژفهمی های منطقه ای و رسیدن به جهان سبز دوستی و اعتماد به شمار می آید. البته برپا کردن چنین سیستمی در منطقه خلیج فارس پیوندی تنگاتنگ با سیاستهای مستقل

منطقه، از چندجانبه‌گرایی گزینشی یا امنیت گزینشی با تکیه بر همپیمانانی محدود از سوی ایالات متحده برای کنار زدن یا کاهش نقش امنیتی برخی از بازیگران کنونی در معادلات امنیتی منطقه جلوگیری کرد. بدین سان، به رسمیت شناخته شدن سهم قدرتهای بزرگ و مصرف کنندگان بزرگ نفت در تأمین امنیت منطقه از سوی کشورهای کرانه‌ای و مهمتر از آن، از سوی ایالات متحده، دومین پایه‌الگوی امنیت مشاع در نظر گرفته می‌شود.

برآیند منطقی ترکیب این دو عامل، کاهش بهره‌گیری از نیروهای مسلح و ابزارهای تهدید در منطقه از سوی بازیگران خواهد بود که این خود، سومین مؤلفه‌الگوی امنیت مشاع را می‌سازد. کشورهایی که در چارچوب امنیتی خلیج فارس قرار دارند، هر یک بسته به جایگاه و نیز منافع خود، نقشی ویژه در این سیستم امنیتی بازی می‌کنند. این

○ منافع بازیگران کنونی در منطقه خلیج فارس در طیفی از منافع ملی گوناگون می‌گنجد که در یک سوی آن منافع مشترک و در سوی دیگر منافع متعارض قرار دارد و در میان آنها، منافع موازی و تنش‌زا جای دارد. اما چون امروزه دیگر ناامنی منطقه‌ای به سود قدرتهای بزرگ جهانی نیست، بررسی چگونگی تعامل بازیگران در فرآیندهای امنیتی منطقه خلیج فارس در چارچوب منافع مشترک، موازی و حتی تنش‌زا و کمتر متعارض، ضرور می‌نماید. جنگهای پرخطر و پرهزینه، چه از بُعد داخلی و چه از بُعد جهانی برای آمریکا در دسر ساز شده است و چه بسا پیامدهای آن سرنوشتی چون سرنوشت امپراتوری انگلستان برای ایالات متحده بسازد.

آن هم در منطقه حساس خلیج فارس پذیرا باشند. کشورهای عرب منطقه نیز که امنیت خود را با کشورهای بزرگ حاضر در منطقه بویژه آمریکا پیوند زده‌اند، ناامنی و آشوب در منطقه را نمی‌پذیرند و در سایه دولتهای رانتیر و نبود مشروعیت داخلی، همواره خواستار وضع موجود در خلیج فارس بوده‌اند. جمهوری اسلامی نیز برای رسیدن به هدفهای منطقه‌ای و جهانی خود که در سند چشم‌انداز بیست ساله کشور آمده است، نیاز به آرامش نسبی در سطح منطقه‌ای و جهانی دارد و می‌کوشد بیش از پیش خود را به کشورهای منطقه نزدیک کند. اوضاع کنونی عراق نیز ایجاب می‌کند که سیاستمداران عراقی برای بازسازی کشور، از میان بردن نیروهای تروریستی و تقویت همبستگی درونی، خواستار ثبات در منطقه باشند. وابستگی همه کشورهای در حوزه خلیج فارس به نفت صادراتی خود از تنگه هرمز، نیز آنها را وادار به حرکت در جهت ثبات بخشیدن به منطقه می‌کند.

پس با نگاهی واقع‌گرایانه به شرایط خلیج فارس در می‌یابیم که گستره منافع متعارض در این منطقه بسیار تنگتر از دیگر گستره‌های منافع ملی بازیگران است. منافع متعارض نیز به دو عامل بستگی دارد که در تعامل با هم است: نخست اینکه امنیت ماهیت ذهنی دارد یا دست کم اینکه ناامنی‌ها تا اندازه‌ای از پندارهای منفی ریشه می‌گیرند و سبب می‌شود چشمها بر واقعیات بسته شود. در چنین شرایطی هر حرکت رقیب، دشمنی و ضد منافع ملی شمرده می‌شود و از این رو کشورهای می‌کوشند با بیرون راندن رقیب از صحنه، به خیال خود، مشکل را به گونه‌ای ریشه‌ای حل کنند. برای نمونه، اینکه ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران بعنوان دو بازیگر در منطقه خلیج فارس نمی‌توانند یکدیگر را تحمل کنند، برآمده از چنین تفکری است؛ که دومین دلیل بزرگ وجود تعارض در منطقه به شمار می‌رود.

تدوین چارچوب امنیتی خلیج فارس بر پایه‌الگوی امنیت مشاع، گذشته از تأمین امنیت و منافع کشورهای منطقه، برآورنده منافع کشورهای دیگری نیز هست که بیشتر از مصرف کنندگان بزرگ نفت‌اند و منافع ملی روشنی در تثبیت امنیت منطقه دارند. از این رو در چارچوب الگوی امنیت مشاع می‌توان با شرکت دادن قدرتهای بزرگی چون اعضای اتحادیه اروپا، چین، ژاپن و روسیه در معادلات امنیتی

بستر ساز همجشمی تسلیحاتی میان کشورهای حوزه خلیج فارس بوده‌اند (با ثبات سازی، ۱۳۸۳: ۳) باید در کنار چشم پوشیدن چنین روندی، حضور نظامی خود در منطقه را به کمترین اندازه ممکن کاهش دهند و بویژه ایالات متحده باید هرچه زودتر برنامه زمان بندی شده بازگرداندن سربازان خود از عراق را به اجرا گذارد؛ کاری که مصوبات به بن بست رسیده مارس و آوریل ۲۰۰۷ مجلس نمایندگان و سنای امریکا نیز بر آن انگشت گذاشته است.

محافظه کارانه ترین رویکرد در زمینه امنیت خلیج فارس برای آمریکا نیز بازگشت به راهبرد نخستین آن کشور برای ایجاد موازنه در این منطقه خواهد بود. این رویکرد، «مراقبت از راه دور» نام دارد؛ یعنی اینکه آمریکا رد پای نظامی اش در منطقه را به گونه چشمگیر کاهش دهد و تنها به داشتن چند پایگاه هوایی، شمار اندکی کشتی جنگی و پاسگاه زمینی در منطقه بسنده کند (پولاک، ۲۰۰۳). البته همین روند نیز مخالفانی دارد، اما به هر رو از شرایط کنونی یا پا گرفتن اتحادیه‌ای در منطقه در برابر ایران بهتر خواهد بود. توازن قدرت در خلیج فارس تنها ناظر به کشورهای کرانه‌ای نیست بلکه بیشتر در برگیرنده قدرتهای فرامنطقه‌ای حاضر در خلیج فارس خواهد بود که به بهانه پاسداشت امنیت ملی خود، در جستجوی منافع بیشتر برای خود از منابع بزرگ

گونه مشارکت امنیتی، نیازمند داشتن نقش امنیتی است و بازیگرانی که در این سیستم نقش امنیتی ندارند یا اینکه نقش آنها از سوی دیگر اجزای سیستم جدی شمرده نمی‌شود، آمادگی چندانی نیز برای همکاریهای متقابل امنیتی نخواهند داشت (با ثبات سازی، ۱۳۸۳: ۳). در این شرایط، دیپلماسی چندجانبه با حضور همه بازیگران، راهکاری منطقی برای حل و فصل مسائل امنیتی منطقه شمرده نخواهد شد و این یعنی ورود به وضع بحرانی که آماده نظامیگری و جنگ افروزی است. از این رو با مشارکت پویای امنیتی همه بازیگران در تریببات امنیتی منطقه، نگرانیهای امنیتی آنها کاهش می‌یابد و گرایش به کاربرد زور در منطقه که اهدافشان را با خطر روبه‌رو خواهد ساخت، کمتر خواهد شد.

بر این پایه، الگوی امنیت مشاع نیازمند آنست که این کشورها به همکاریهای فنی و اقتصادی و کمتر نظامی رو کنند.

چهارمین مؤلفه الگوی امنیت مشاع به این نکته اشاره دارد و وجود ذخایر بزرگ انرژی در منطقه این گونه همکاریها را آسان کرده است. نیاز حیاتی غرب و قدرتهای بزرگ جهانی به این منابع، تلاش کشورهای منطقه در راه جذب تکنولوژی و منابع ارزی این قدرتها برای کاربرد در صنایع بالادستی و پایین دستی نفت و گاز، و نیز وجود رقابت میان ایشان در این زمینه، در کنار بازارهای گسترده کشورهای منطقه برای کالاهای صادراتی قدرتهای بزرگ، شرایط مناسبی برای گسترش همکاریهای فنی و اقتصادی میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در خلیج فارس فراهم آورده است.

پنجمین و واپسین مؤلفه الگوی امنیت مشاع، توازن نیروها در خلیج فارس است. اینکه بازیگران حاضر در منطقه تا اندازه‌ای اطمینان خاطر یابند، در گرو برقراری تعادل و توازن نظامی میان آنهاست. از این رو گرایش به فراهم آوردن موازنه منطقه‌ای را می‌توان یکی از عوامل دستیابی به تفاهم امنیتی در حوزه خلیج فارس دانست؛ روندی که از راه نیرومندی متوازن بازیگران شکل می‌گیرد و به بیشترین ثبات امنیتی می‌انجامد. در شرایط کنونی، الگوی امنیت جمعی بیش از هر چیز نیازمند آن است که توانمندی نظامی کشورهای منطقه در برابر یکدیگر متوازن شود. در این میان، قدرتهای بزرگ نیز که در گذر سالها

○ بر سرهم، هدف از برپا کردن يك نظام امنیتی تازه در خلیج فارس بر پایه الگوی امنیت مشاع، فراهم آوردن امنیت پایدار و از میان بردن یادست کم کاهش دادن زمینه‌های جنگ و بحران در منطقه خلیج فارس است. در سنجش با وضع کنونی، این الگو افزایش نقش امنیتی ایران و قدرتهای فرامنطقه‌ای چون ژاپن، چین، روسیه و کشورهای اروپایی را در پی خواهد داشت.

انرژی و بازارهای گسترده در منطقه‌اند.

الگوی امنیت مشاع با این مؤلفه‌های پنج‌گانه و از دید این پژوهش، مؤثرترین و مناسبترین طرح برای برون‌رفت از چالش‌های امنیتی منطقه شمرده می‌شود. در سنجش با الگوی ثبات هژمونیك، این الگو توان تامین منافع بازیگران بیشتری را دارد. در صورت پا گرفتن الگوی امنیت مشاع در منطقه خلیج فارس، وضع هارمونیك این الگو از فروپاشی آن جلوگیری خواهد کرد، و گرنه الگوی هژمونی مرگب منطقه‌ای یا امنیت در چارچوب کنسرت، نزدیکترین الگو به آن خواهد بود؛ بدین معنی که برخی از بازیگران منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای چون توان حضور در رژیم امنیتی مشاع را در خود نمی‌بینند (یا به دلایلی دیگر)، از سیستم بیرون می‌روند و تنها بازیگران اصلی و نیرومند وظیفه پاسداری از ثبات را برعهده می‌گیرند. به این وضع می‌توان امنیت و کالتی نیز گفت؛ بدین ترتیب که برخی از کشورها حق تصمیم‌گیری و نظارت خود بر سیستم را به قدرت دیگری در سیستم می‌دهند تا از منافع و امنیتشان پاسداری کند.

امنیت در چارچوب کنسرت، یادآور چنین وضعی است. در چارچوب يك كنسرت، مسئولیت جمعی نیرومندترین کشورها در مجموعه امنیتی که نظم و امنیت را به صورت خیر عمومی فراهم می‌آوردند، به اقداماتشان مشروعیت می‌بخشند. این قدرتها، منافع حیاتی یکدیگر و حق مشارکت در کنسرت را می‌پذیرند و سیاست خارجی خود را بر این پایه سامان می‌دهند. يك كنسرت به دو صورت به امنیت منطقه‌ای کمک می‌کند: نخست عزم قدرتهای بزرگ به اداره کردن و فرونشاندن آتش بر خوردها و درگیرها، و دیگر فراهم آوردن ساز و کاری برای همکاری تا برپایه آن با دیگر موضوعات امنیتی روبه‌رو شوند (مورگان، ۱۳۸۱: ۵۸-۵۹). با این همه، امنیت در چارچوب کنسرت یا هژمونی مرگب منطقه‌ای، الگویی مناسب برای خلیج فارس شمرده نمی‌شود. بهره‌برداری نادرست قدرتهای بزرگ از پیامدهای چنین الگویی یا حتی احتمال پیش آمدن چنین وضعی، ترس دیگر بازیگران را در پی خواهد داشت. از این رو الگوی ناقص امنیت مشاع نیز برای يك سیستم امنیتی در خلیج فارس مناسب نخواهد بود.

بر سرهم، هدف از برپا کردن يك نظام امنیتی تازه در خلیج فارس برپایه الگوی امنیت مشاع، فراهم آوردن امنیت

○ مهمترین مانع پا گرفتن الگوی امنیت مشاع، بازیگرانی‌اند که هم‌اکنون بیشترین نقش را در مدیریت راهبردی منطقه دارند و دگرگون شدن وضع موجود را خطری برای امنیت و منافع خود می‌شمارند. بی‌گمان ایالات متحده به سختی خواهد پذیرفت که بازیگران كوچك ديروز را بعنوان شريك در کنار خود ببیند؛ اما دیر یا زود باید به واقعیت حضور مؤثر دیگر بازیگران در سیستم تازه امنیتی خلیج فارس در کنار خود تن دهد. از سوی دیگر، حضور دیرپا و نقش گسترده ایالات متحده و برخی دیگر از کشورهای نیرومند در منطقه نیز يك واقعیت است و باید پذیرفت که کنار گذاشتن آنها از ترتیبات امنیتی خلیج فارس به آسانی و در کوتاه مدت امکان‌پذیر نخواهد بود.

پایدار و از میان بردن یادست کم کاهش دادن زمینه‌های جنگ و بحران در منطقه خلیج فارس است. در سنجش با وضع کنونی، این الگو افزایش نقش امنیتی ایران و قدرتهای فرامنطقه‌ای چون ژاپن، چین، روسیه و کشورهای اروپایی را در پی خواهد داشت. برای نمونه، ژاپن که قدرت لازم برای تصمیم‌گیری مستقل در برابر ایالات متحده را ندارد، چندی پیش زیر فشارهای آمریکا ناچار از کاهش دادن سهم خود در حوزه نفتی آزادگان از ۷۵ درصد به ۱۰ درصد شد (خبرگزاری مهر، ۶ دی ۱۳۸۵). وضع چین، روسیه و بیشتر کشورهای اروپایی نیز چندان بهتر از این نیست. ولی تلاش در جهت استقرار امنیت مشاع در خلیج فارس جایگاه شایسته‌تری به قدرتهای بزرگ اقتصادی در فرآیندهای امنیتی منطقه خواهد بخشید. بدین سان يك سیستم امنیتی

نیست. طرفها در رژیم امنیتی در وضعی انتقالی به سر می‌برند و از روابط یکسره دشمنانه دور می‌شوند. (برقراری امنیت، ۱۳۸۴: ۱). از این رو آمریکا و ایران با وجود اختلافات ریشه‌دار می‌توانند در چارچوب يك رژیم امنیتی ویژه منطقه خلیج فارس با هم تعامل داشته باشند و از آن سود برند، بی‌آنکه لازم باشد بحثهای مطرح در دهه‌های گذشته را پی‌گیری کنند.

منابع:

- ابراهیمی فر، طاهره (۱۳۸۱)، الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- «بائثات‌سازی منطقه‌ای و اجتماع امنیتی در خلیج فارس (۱۳۸۳)، ترجمه: ابراهیم متقی، از: <http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp00020050202002617>
- (برداشت از: ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک، ۷ اسفند ۱۳۸۳).
- «برقراری امنیت در خاورمیانه» (۱۳۸۴)، ترجمه: محمد مهدی نژاد نوری، از: <http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=rw00020062708482016>
- (برداشت از: فصلنامه راهبرد دفاعی، پاییز ۱۳۸۴).
- پلینو، جک سی و روی آلتون (۱۳۷۵)، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه: حسن پستا، تهران: فرهنگ معاصر.
- پولاک، کنت م. (۲۰۰۳)، «آمریکا و سه راهبرد امنیتی در خلیج فارس»، فصلنامه امور خارجی (ژوئیه-اوت ۲۰۰۳): از: <http://bashgah.net/modules.php?name=Articles&op=show&aid=692>
- تریگر، ماروین (۱۳۸۱)، «درک خلیج فارس»، ترجمه: خواجه‌نوری، از: <http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp00020030305552913>
- برداشت از: اطلاعات سیاسی-اقتصادی (دی ۱۳۸۱)
- جاب، بریان ال (۱۳۸۱)، «مسائل چندجانبه‌گرایی: استلزامات و پیامدها برای مدیریت مناقشه»، در: دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، *نظمهای منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین*، ترجمه: سید جلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۰)، *ترمینولوژی حقوق*، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- «چشم‌انداز مشترک ۲۰۲۰ (ارتش آمریکا: در تدارک فردا)» (۲۰۰۲)،

بائثات در منطقه خلیج فارس با حضور همه کشورهای با می‌گیرد که به گونه‌ای از منابع موجود در خلیج فارس سود می‌برند و از همین رو خواهان برقراری امنیت در منطقه‌اند.

نخستین پیامد سیستم امنیتی بر پایه الگوی امنیت مشاع، کاهش یافتن درگیرهای کنونی در خلیج فارس و در سطحی گسترده‌تر، خاورمیانه خواهد بود. ادامه یافتن جریان نفت به سوی کشورهای غربی و دیگر کشورهای مصرف‌کننده، دومین پیامد چنین طرحی است که هم تولیدکنندگان و هم مصرف‌کنندگان از آن سود می‌برند. البته کاهش نقش برخی از بازیگران کنونی در منطقه بویژه ایالات متحده و بریتانیا و افزایش نقش کشورهای دیگر، چه بسا با تنش همراه خواهد بود؛ تنشی که در پرتو تلاشهای دیپلماتیک و با اطمینان یافتن بازیگران بزرگ از اینکه منافعشان از سوی دیگر بازیگران محترم شمرده خواهد شد، به يك بحران تبدیل نخواهد شد.

مهمترین مانع پاگرفتن الگوی امنیت مشاع، بازیگرانی‌اند که هم اکنون بیشترین نقش را در مدیریت راهبردی منطقه دارند و دگرگون شدن وضع موجود را خطری برای امنیت و منافع خود می‌شمارند. بی‌گمان ایالات متحده به سختی خواهد پذیرفت که بازیگران کوچک دیروز را بعنوان شریک در کنار خود ببیند؛ اما دیر یا زود باید به واقعیت حضور مؤثر دیگر بازیگران در سیستم تازه امنیتی خلیج فارس در کنار خود تن دهد. از سوی دیگر، حضور دیرپا و نقش گسترده ایالات متحده و برخی دیگر از کشورهای نیرومند در منطقه نیز يك واقعیت است و باید پذیرفت که کنار گذاشتن آنها از ترتیبات امنیتی خلیج فارس به آسانی و در کوتاه مدت امکان‌پذیر نخواهد بود.

برقراری امنیت منطقه‌ای بر پایه يك رژیم امنیتی خاص در خلیج فارس، با ایجاد يك اتحادیه یا جامعه امنیتی تفاوت‌های بنیادی دارد و به معنای اتحاد بازیگران دارای نقش در این الگو نخواهد بود. در این الگو برخی بازیگران ممکن است در گذشته با یکدیگر دشمن بوده باشند، ولی امروز جنگ راهکاری سودمند یا حتی امکان‌پذیر ندانند. آنچه در رژیم امنیتی رخ می‌دهد، بخشی از چیزی است که در پهنه‌ای گسترده‌تر پیش می‌آید. مشارکت در يك رژیم امنیتی، بیان‌کننده رفتار در بیرون از محیط امنیتی

- از: آذرودی (۱۳۸۰) صص: ۲۹-۲۰.
- Eland, Ivan (1998), "Does U.S. Intervention Overseas Bread Terrorism? The Historical Record", **Cato Foreign Policy Briefing**, No: 50.
-<https://cia.gov/library/publications/the-world-fact-book/geos/us.html>.
- <https://home.earthlink.net/~tebrister/collective-security.htm>.
- <https://home.earthlink.net/~tebrister/hegemony.htm>.
- <http://vekalat.org/print.php?cat=2&newsnum=537005>.
- Hunter Wade, Robert (2002), "US Hegemony and the World Bank: the Fight Over - People and Ideas", **Review of International Political Economy**, Vo. 9, No. 2, May 01, 002, pp: 215-243.
- Huntington, Samuel P (1999), "The Lonely Superpower", **Foreign Affairs**, 78 (2): 35-49.
- Jackson, Robert & Sorensen, George (1999), **Introduction to International Relations**, Oxford: Oxford University.
- Kahwaji, Riad (2004), "U.S- Arab Cooperation in the Gulf: Are Both Sides Working From the Same Script?", **Middle East Policy**, Vo. XI, NO. 3, Fall 2004, pp: 52-62.
- Kegley, Charles W & Wittkopf, Eugene R (2004), **World Politics: Trends and Transformation**, 9 th Edition, Belmont, CA: Wadsworth.
- Kraig, Michael (2004), "Assessing Alternative Security Frameworks for the Persian Gulf", **Middle East Policy**, Vo. XI, NO. 3, Fall 2004, pp: 139-156.
- Pillar, Paul R (2001), **Terrorism and U.S. Foreign Policy**, Washington D.C.: The Brookings Institution.
- **The Military Balance** (1998/99), "International Institute for Strategic Studies".
- Wolfgang, Piccoli (2001), "Turkish - Israel Military Cooperation and Regional Security in the Gulf", in: **Oil, Water: Cooperation Security in the Persian Gulf**, New York, I, B, Tauris.
- Yaaf, Michael D (2004), "the Gulf and a New Middle East Security System", **Middle East Policy**, Vo. XI, NO. 3, Fall 2004, pp: 118-130.
- Zakaria, Fareed (1999), "the Empire Strikes Out", **The New York Times Magazine**, April 18, 1999.
- Zunes, Stephen (1998), "International Terrorism", **Foreign Policy in Focus**, 3 (38), November, Revised Sept, 2001.
- <http://www.sharhftinkank.com/HTML/Vision%202020.htm>
- حیدری عیدی، احمد (۱۳۷۸)، «اتحاد منطقه‌ای خلیج فارس: موانع و مشکلات شکل‌گیری»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، ش: ۱۴۵-۱۴۶ (مهر و آبان ۱۳۷۸)
- خبرگزاری مهر (۶ دی ۱۳۸۵):
<http://www.mehrnews.com/fal/newsprint.aspx?newsid=427367>
- رضایی، زهرا (۱۳۸۴)، «اقتدار ملی و نظریه ثبات هژمونیک»، از:
<http://www.aftabnews.ir/vdch-vn236nxx.html>
- زرگر، افشین (۱۳۸۴)، «تنگناهای اتحاد استراتژیک ایران و روسیه»، از:
<http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp00020065402551310>
- (برداشت از: فصلنامه راهبرد، تابستان ۱۳۸۴).
- سلیمی، حسین (۱۳۸۳)، «نظریه‌های مختلف درباره جهانی شدن»، از:
<http://www.globalization.ir/html/modules.php?op=modload&name=News&file=article&sid=10>
- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۷۹)، «نظریه پردازی در روابط بین‌الملل؛ مبانی و قالبهای فکری، تهران: سمت
- کولومبیس، تئودور و وولف، جیمز (۱۳۷۵)، «توازن قدرت و انواع آن» در: «نظریه‌های روابط بین‌الملل، ج اول، ترجمه و تدوین: وحید بزرگی، تهران: مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی.
- گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۸۳a)، «ایران و هژمونی آمریکا»، همشهری دیپلماتیک، (۲۲ اسفند ۱۳۸۳)، ش ۴۳
- گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۸۳b)، «آمریکا و رژیم امنیتی خلیج فارس»، از:
<http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp00020052302452616>
- (برداشت از: ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک، ۷ اسفند ۱۳۸۳).
- مورگان، پاتریک. م (۱۳۸۱)، «مجموعه امنیتی منطقه‌ای و نظامهای منطقه‌ای» در: دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، **نظمهای منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین** ترجمه: سید جلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نای، جوزف. س (۱۳۸۲)، «مرزهای قدرت آمریکا»، ترجمه: داوود کیانی، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، ش ۱۹۰-۱۸۹ (خرداد و تیر ۱۳۸۲)
- هرسیچ، حسین (۱۳۸۰)، «رابطه عملیات تروریستی و سیاستهای مداخله‌گر ایانه آمریکا»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، ش ۱۷۲-۱۷۱